

دو شاعر زندانی

(بررسی برخی عناصر مشترک حبسیه در شعر مسعود سعد سلمان و خاقانی شروانی)

علی آذرگون

عضو هیات علمی واحد مرند

چکیده :

در شعر و ادب فارسی ، مسعود سعد سلمان و خاقانی به عنوان دو شاعر سیاسی، محبوس و حبسیه سرا شناخته شده‌اند. به روایت تاریخ، محبوس بودن آنان و به روایت ادبیات، در حبسیه سرا بودن آنان، جای هیچ شک و تردیدی نیست، لکن قضاوت در مورد سیاسی و مبارزه بودن این دو، تأمل و تفحصی عمیق در رابطه با علل و انگیزه زندانی شدن و اشعاری که در این دوران سروده‌اند، طلب می‌کند. البته انجام این مهم در گرو مطالعه‌ای همه جانبه و ژرف در شرایط اجتماعی و سیاسی آن زمان است؛ زیرا برای قضاوت در این مورد باید به آن روزگار برگشت و مسائل را تحت شرایط حاکم بر آن دوران دید و با توجه به امکانات و ضروریات آن زمان مورد غور و بررسی قرارداد، که این خود محتاج زمانی کافی و اطلاع وافی از تاریخ و ادبیات ایران است.

واژه‌های کلیدی :

مسعود سعد، خاقانی ، حبسیه ، زندان ، بند و زنجیر، اشک، ناله

اصولاً شاعران زندانی در ایران دو دسته بوده‌اند :

الف - آنان که بر اثر مخالفت با حکومت وقت، به اتهامات سیاسی ، مورد تعقیب و بازداشت قرار گرفته‌اند، عبارتند از : مسعود سعد سلمان، فلکی شروانی، مجیرالدین بیلقانی، سلیمان شاه سلجوقی ، ابوالمعالی نصرالله منشی، خاقانی، بهاءالدین بغدادی، اثیر اومانی، سلجوق شاه سلغری ، زکن صاین ، خان احمدخان گیلانی ، برندق خجندی، سام میرزا صفوی، شاه اسماعیل دوم ، غازی گرای خان، کلیم کاشانی و آصادق تفرشی .

ب- سخنورانی که از نظر مذهب و اعتقاد با غالب مردمان زمان خود اختلاف داشتند و به الحاد و بی دینی متهم گردیدند و حکومت وقت هم برای به دست آوردن دل عوام - نه به خاطر ایمان قلبی - درصدد اذیت و آزار آنان برآمد، مانند : بابا افضل و عین القضاة همدانی . گاهی هم شاعر حکومت آن زمامداران را به حق نمی‌دانست و در حقیقت از دو جهت ، سیاسی و مذهبی ، گرفتار بند و زنجیر می‌شد . مانند : ناصر خسرو ؛ و این گروه عبارتند از : ناصر خسرو ، عین القضاة ، بابا افضل ، فضل الله حروفی، عماد الدین نسیمی، شجاع کاشانی ، حیاتی کاشانی ، ابوالقاسم امری و محمدباقر خرده‌ای.^(۱)

مسعود سعد سلمان :

مسعود سعد سلمان (۵۱۵ - ۴۳۸ هـ . ق) از شعرای مشهور حبسیه سرا در ادبیات فارسی است. ولادت مسعود در لاهور هند اتفاق افتاد . اصل نیاکان او از همدان بود . پدرش سعد بن سلمان از عمال بزرگ دوره غزنوی بود . آغاز کار مسعود سعد مقارن با عصر پادشاهی سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی است .

چون این پادشاه فرزند خویش سیف الدوله محمود را به فرمانروایی هند گماشت، مسعود نیز در شمار نزدیکان و در ردیف امرای بزرگ او قرار گرفت. سیف الدوله محمود در سال ۴۸۰ ه. ق به فرمان پدر محبوس شد و نزدیکان او نیز همگی به حبس در افتادند که از جمله آنان یکی مسعود سعد سلمان بود. مسعود هفت سال در قلعه‌های «سو» و «دهک» و سه سال در قلعه «نای» زندانی بود، و عاقبت به شفاعت یکی از مقربان سلطان به نام عمیدالملک ابوالقاسم خاص از حبس رهایی یافت. سپس در زمان سلطنت سلطان مسعود بن ابراهیم از طرف قوام الملک ابو نصر هبة الله پارسی وزیر وی، به حکومت چالندر از مضافات لاهور منصوب شد. چندی بعد بو نصر پارسی مورد غضب شاه واقع شد، و وی و همه یارانش از جمله مسعود سعد به بند افتادند. این بار نیز پس از هشت سال حبس در قلعه «مرنج» به پایمردی ثقه‌الملک طاهر بن علی مشکان که از رجال نامدار دربار عزنوی بود، از بند رهایی یافت.^(۲)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مركز جامع علوم انسانی

در مورد علت زندانی شدن مسعود سعد، نظامی عروضی می‌نویسد:

«در شهر سنه اثنین و سبعین و خمسمائه (اربعمائه - صح)، صاحب غرضی به سلطان قصه برداشت که پسر او سیف الدوله محمود نیت آن دارد که به جانب عراق برود به خدمت ملک‌شاه سلجوقی، سلطان را غیرت کرد و چنان ساخت که او را ناگاه بگرفت و بیست و به حصار فرستاد، و ندیمان او را در بند کرد، و به حصارها فرستاد، از جمله یکی مسعود سعد بود.»^(۳)

رشید یاسمی در مقدمه دیوان مسعود چنین آورده است: «... دشمنان حقیر که در نظر مسعود اعتبار و قدرتی نداشتند وقت را غنیمت شمردند و کار او را ساختند. نخست در لاهور به تصرف املاک پدری او همت گماشتند و چون او نتوانست در هندوستان دادرسی بیابد به جانب غزنین شتافت تا مستقیماً شکایت به سلطان ابراهیم ببرد، لکن دشمنانش قبلاً او را در نظر سلطان متهم ساخته بودند، چنانکه به دادش نرسیدند و فرمان به حبسش دادند.»^(۴)

با توجه به تحقیقات محققین، مسعود سعد شاعر سیاسی به معنی و مفهومی که در گذشته و حال مطرح بوده است، نیست. از مطالعه آنچه در باره علت زندانی شدن مسعود سعد نوشته‌اند، چنین بر می‌آید که وی به خاطر سوء ظن شاه و سعایت دشمنان زندانی شده است.

از طرفی دیگر مسعود نه تنها شاعر بود، بلکه از امرای درجه اول زمان خود به شمار می‌رفت. کسی بود که دیگر شاعران او را مدح می‌کردند. چنان که کاخی در هندوستان بنا می‌کند: کاخی به غایت زیبا و سرایی دلگشا و حوضی در میان سرا که فواره‌های آن مدام جستن می‌کرد و قطرات آب صافی مانند دانه‌های مروارید یا شبنم درخشان از آسمان نیلگون می‌بارید، و در آبگیرهایی از سنگ مرمر سپید روی هم می‌غلتید ... دوستان ایرانی و هندی استاد سخن در آن فرخنده سرا و باغ دلگشا و کاخ رفیع، کاخی با صد هزار آیین و تزیین چون نگارخانه چین که پنهان‌اش از میدان وهم فراخ‌تر و سقف ایوانش از نظر عقل عالی‌تر و شهبستانی که مانند رای خردمندان روشن و بسان روی دلبران طرب افزای بود، فراهم می‌شدند ...^(۵)

و خود نیز گوید :

دشمن و دوست دیده بود که من پا ربودم ز جمله اعیان
اسب بسیار و بنده بسی حد مال انوع و نعمت الوان

آلته دکتر فرشید ورد معتقد است : (رگه‌هایی از آزاد منشی و آزادگی در شعر او دیده می‌شود، یعنی رگه‌هایی از اندیشه بلند انسانی و از زیبایی‌های معنوی).^(۶)

وزندان رفتن او را نتیجه همت و آزادگی او می‌دانند، به استناد اشعاری چون:

من همت باز دارم و کبر پلنگ زان روی مرا نشست کوه آمد و سنگ
ویا :

نه سرا زادم و نه اجری خور پس نه از لشکر نه از حشرم

ولی به نظر می‌رسد این گونه اشعار نمی‌تواند نمایانگر آزادمنشی و تعهد وی باشد، به خاطر این که بسیاری از شعرا دم از بی‌تعلقی و آزادگی زده‌اند، ولی این ادعا صرفاً در مقام گفتار و به سبب عدم دسترسی به امور دنیوی و سرخوردگی از دنیا بوده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

خاقانی شروانی:

(ولادت ۵۱۵ یا ۵۲۰ ه. ق / ۱۱۲۱ - ۱۱۲۶ م؛ وفات: ۵۹۵ ه. ق / ۱۱۹۹ م)

افضل الدین ، حسآن العجم، ابراهیم (یا : بدیل) پسر علی شروانی، یکی

از شاعران بزرگ ایران است که او هم زجر و طعم زندان را چشیده است.

پدر او نجیب الدین علی ، مردی درودگر و جد او جولاهه، و مادرش

کنیزکی نسطوری بود که بعدها مسلمان شد. گویا پدرش می‌خواست که خاقانی

کار او را دنبال کند و چون پسر زیر بار نرفت، پدر او را از خود راند و خاقانی تا بیست و پنج سالگی در نزد عمویش - کافی الدین عمر - که مردی طیب و فیلسوف بود، به آموختن علوم زمان پرداخت.^(۷)

و نیز چندی از تربیت پسر عم خود - وحید الدین بن عثمان - برخوردار شد. با آنکه خاقانی در علوم زمان به مرحله کمال رسیده بود، برای تکمیل هنر شاعری در نزد ابوالعلاء گنجوی - سر سلسله شاعران شروان - به شاگردی پرداخت و هم او بود که وی را به درگاه خاقان اکبر ابوالهیجا فخرالدین منوچهر بن فریدون شروانشاه معرفی کرد و تخلص « خاقانی » را برای او گرفت.^(۸) چه خاقانی پیش از این لقب حقایقی برگزیده بود ضمناً ابوالعلاء دختر خود را - که فلکی شروانی خواستارش بود - به وی داد.

آقای غفار کندلی، شاگردی خاقانی را نزد ابوالعلاء رد می کند ولی معتقدست که بزودی از درس وی رمیده شد و پیش بهاءالدین سعد بن احمد رفت و استادان وی در شعر و ادب کافی الدین عمویش و همین بهاء الدین بوده است. (نامه خاقانی به شهاب الدین شروانی)^(۹)

از شاعران معاصر وی، یکی ابوالعلاء گنجوی است که ذکرش گذشت و میانه آن دو به هجو و بدگویی کشید. خاقانی با نظامی گنجوی هم همدوره و رشته دوستی بین آنان استوار بود. به طوری که نظامی در رثای وی گفته است :

همی گفتم که خاقانی دریغا گوی من باشد دریغا من شدم آخر دریغا گوی خاقانی

شادروان فروزانفر می نویسد : « ... خاقانی به همه آداب ندیمی عمل نمی کرد و در بزرها و مجالس طرب با حریفان همداستان نمی شد و شروانشاه او را به می گساری می خواند و او تکمیل نمی کرد و گویا بر اثر حسدورزی دشمنان

و تکالیف سخت ممدوح ... به عزیمت خراسان آهنگ عراق کرد ... آنچه از اشعار خاقانی بر می آید آن است که شروانشاه منوچهر را دشمنان بر وی بدگمان کرده بودند. او نیز که یک روز یک جا نمی نشست و شاهان دیگر را که همسایه و نزدیک به ملک شروان بودند، می ستود، برای تهمت های حاسدان سند به دست می داد ... خاقانی باز هم می خواست حج اسلام به جا آرد، شروانشاه مانع شد. بدین جهت فرار اختیار کرد لیکن به دست آمد و به حبس افتاد ...»^(۱۰)

علی دشتی سبب حبس وی را « مناعت طبع و استغناى ذاتى و ميل به کناره گیری از دربار، و بدبینی » می داند.^(۱۱)

مقایسه مسعود سعد با خاقانی :

حبسیه یکی از انواع شعر غنایی است که از احساس و عاطفه و انفعالات و هیجانات روحی شاعر نشأت می گیرد و بیشتر اجزایش را شکایت و حسب حال (بث الشکوی) تشکیل می دهد.

حبسیه، فغان و فریاد انسانی ستم دیده است که در مفاز کوهها با سیاه چالهای محصور به میله های آهنی، در زیر شکنجه همجنسان دیوسیرت خود دست و پا می زند و با عفریت گرسنگی و فقر و آلودگی دست به گریبان است. آه و ناله رنج دیده مظلومی است که بر اثر سخن چینی و سعایت و بزرگ منشی و احیاناً اختلاف عقیده و مذهب و صحنه نگذاشتن بر اعمال فرمانروایان خود کامه، اسیر کند و زنجیر شده اند.^(۱۲)

در بین شاعران فارسی زبان، کسانی هستند که مدتی از عمر خود را به علل مختلف در زندانها به سر برده‌اند و در وصف زندان و آلام و مصایبی که در آنجا متحمل شده‌اند، اشعاری سروده‌اند. و گاهی نیز به بررسی برخی از مسائل سیاسی و اجتماعی عصر خود پرداخته‌اند؛ اگر چه زبان، الفاظ و کلمات و به طور کلی فضای عمومی اشعار حبسیه متفاوت است، اما عناصر و موضوعاتی که در اغلب حبسیه‌ها به کار رفته، یکسان است. بدین سبب در این مقاله به بررسی وجوه اشتراک و تشابه برخی از عناصر سازنده حبسیه در شعر مسعود سعد و خاقانی پرداخته‌ایم.

با اینکه این دو شاعر فرزانه در دو قرن متفاوت زندگی کرده‌اند، اما عناصر و تصاویر و موضوعاتی که در شعر آنها به کار رفته، غالباً یکسان و مشترک است. ولی شیوه بیان و زبان و توصیف آنها متفاوت است. به عنوان مثال برخی از عناصر مشترک حبسیه در شعر این دو شاعر به قرار زیر است:

۱- تاریکی زندان :

زندانها در آن زمان عبارت بود از دخمه‌ای تنگ و تاریک که شاعر، سال و ماه، از دیدار چشمه خورشید جهان افروز محروم بود و تنها روزنه ای او را با دنیای بیرون ارتباط می داد. ^(۱۳)

مسعود سعد گوید :

نور مهتاب و آفتاب همی به شب و روز بینم از روزن ^(۱۴)

هم او گوید :

دو دیده همچون ثقبه گشاده‌ام شب و روز و لیک بی خبر از آفتاب و از مهتاب ^(۱۵)

خاقانی گوید :

به صور صبحگاهی بر شکافم صلیب روزن این بام خضرا^(۱۶)

۲- تن جامه :

از مسائل مورد توجه زندانی از زمان قدیم، موضوع تن جامه و لباس بوده است. از فحوای کلام مسعود سعد چنین بر می آید که گویا از آغاز بازداشت تا پایان دوره حبس، مجبور بوده که با همان پیراهن اولیه بسازد و هرگز به تعویض آن نپردازد تا آنکه تارهایش بیوسد و از تن ناتوانش فرو ریزد. تن پوش مسعود «شال» بالا پوشی که از پارچه ابریشمی خشن سازند (ف . معین) است، اما خاقانی « پلاس پاره » بر تن دارد. لباس مسعود از یک « پیراهن و شلوار » تشکیل می شده است که سالی یکبار به دریافت آن چشمش روشن می گردید، آن هم از نوع کهنه بود. ^(۱۷)

مسعود سعد گوید :

نگاه کن که چگونه کسی زید در حبس که فرش و جامه من شال بود و فرش بلال^(۱۸)

هم او گوید :

شکم و پشت من درین یک سال والله اریافتست جامه و زنسان
یافتست این و لیک بس اندک داشته است آن و لیک بس خلقان^(۱۹)

خاقانی گوید :

مرا بینند در سوراخ غاری شده مو لوزن و پوشید چو خسا
به جای صدره خارا چو بطریق پلاسی پوشم اندر سنگ خارا^(۲۱)

۳- زندانبان :

مسعود سعد از او با واژه‌هایی چون «مالک دوزخ» و «محافظ کلیسا» و «خوک کریه روی» یاد می‌کند و خاقانی وی را «سگ دیوانه» می‌نامد :

مسعود سعد گوید :

مرمرا خانه‌ای و دربانی ^(۲۱)	راست مانند مالک دوزخ
که چنو در کلیسیا باشد ^(۲۲)	وانگهم سنگدل نگرهبانی
خوکبست کریه روی دزبانم ^(۲۳)	گوریست سیاه رنگ دهلیم

خاقانی گوید :

از سپیدی پاسبان برخاست	در سه خانه دل کبودی من
خوابم از چشم سیل ران برخاست ^(۲۴)	سگ دیوانه پاسبانم شد

۴- بند و زنجیر

بند بر پای مسعود سعد مانند «مار دو سر» و گاهی چون «رکاب» است. خاقانی، مار در ساق گیاه مانند‌اش پیچیده است. هر دو اژدهایی خفته بر دامن دارند.

مسعود سعد گوید :

من برو مانده همچو مار افسای ^(۲۵)	بند بر پای من چو مار دو سر
بر هر دو پای حلقه کندست چون رکاب ^(۲۶)	در هر دو دست رشته بندست چو عنان
که اژدهایی دارم نهفته در دامن ^(۲۷)	نه دشمن زی من نه من روم بر دوست

خاقانی گوید:

مار بین پیچیده در ساق گیا آسای من	مار دیدی در گیایچان کنون در غار غم
زان نجیب ترسم آگه گردد اژدهای من ^(۲۸)	اژدها بین حلقه گشته خفته زیر دامنم

۵- صدمه و آسیب بند :

مسعود سعد « بند چون مار گزنده‌ای، ساقهایش را چون پود کرده» و گویی از فشار « بند دندان خای < ساقهای خاقانی > مانند کناره شمع، دندان‌دار شده» تا جایی که از آه صور آسایش، عرش به لزه در آمده است. ^(۲۹)

مسعود سعد گوید :

از گوشت پود کرد مرا بر دوساق پای این مار بوده آهن گشته گزنده مار ^(۳۰)

خاقانی گوید :

چون کنار شمع بینی ساق من داندانه دار ساق من خسانید گویی بند دندان خای من
تا که لرزان ساق من برآهین کرسی نشست می بلرزد ساق عرش از آه صور آسای من ^(۳۱)

۶- گرانی بند :

اکثر سخنوران از گرانی غل و زنجیر نالیده‌اند. مسعود « بندش سنگینی کوه دارد» و یا « از ثقل زنجیر دو پایش از هم گسسته» به هر صورت غل و زنجیر برای همه آنها به سنگینی سنگ آسیاست.

مسعود سعد گوید :

بند من وزن سنگ دارد و کوه بند من وزن سنگ دارد و کوه
گسسته بند دو پای من از گرانی بند گسسته تن من ز محنت السوان ^(۳۲)
مر مرا گویی از گرانی بند پای در سنگ آسیا باشد ^(۳۴)

خاقانی گوید :

آتشین آب از خوی خونین برانم تا به کعب کاسیا سنگست بر پای زمین پیمای من ^(۳۵)

۷- ناتوانی و پیری :

مسعود سعد از کندی شمشیر و تنگی میدان و رستم زال نبودن خود سخن گفته و خاقانی هم از اینکه وی « مرغی لال و موری گریسته است » شکایت کرده است و یا شاعر گاهی از ناچیزی خود سخن می گوید :

مسعود سعد گوید :

حمله چه کنی که کند شمشیرم بویه چه دهی که تنگ میدانم
در حمله من گدا کیس آخِر؟ نه رستم زالم و نه دستانم^(۳۶)

خاقانی گوید :

مرغیم گنگ و مور گریسته ام کس چنین مرغ در حصار کند؟
بانگ مرغی چه لشکر انگیزد؟ صف موری چه کار زار کند؟^(۳۷)

۸- لاغری :

مسعود سعد تنش به « تار پرنیان » و خاقانی به « تار قر » می ماند.

مسعود سعد گوید :

چون تار پرنیان تنم از لاغری و من ماتم همی به صورت بیجان پرنیان^(۳۸)

خاقانی گوید :

تن چون تار قرز و بریشم وار ناله زین تار ناتوان برخاست^(۳۹)

۹- خمیدگی پشت :

ناصر خسرو بر « قد الفی خود که چون کمان گشته » افسوس می خورد و مسعود سعد هم از این تشبیه استفاده کرده و خاقانی هم « چون رشتۀ مریم » دو تا شده .

مسعود سعد گوید :

شخصی شده از خوردن اندوه چو مویی قدی شده از رنج کشیدن چو کمائی^(۴۰)

خاقانی گوید :

تم چون رشتهٔ مریم دوتا است دلم چون سوزن عیسی است یکتا^(۴۱)

۱۰- رنگ رخسار :

مسعود سعد چهره‌اش به زعفران می ماند و خاقانی هم بدین صفت، اما
گاهی هم به « کاه» شبیه است.

مسعود سعد گوید :

آن روی و قد بوده چو گلنار و نلردان با رنگ زعفران شده با خیزران ضعیف^(۴۲)

خاقانی گوید :

رنگ و رویم فتاد بز دیوار نام کهگل به زعفران برخاست^(۴۳)

هم او گوید :

روی خاک آلود من چون کاه بر دیوار جس از رخم کهگل کند اشک زمین اندای من^(۴۴)

۱۱- بخت و طالع :

مسعود سعد شرّ و شور زندگی را از فلان و بهمان نمی داند بلکه همهٔ گناه را
به گردان بخت و طالع می اندازد و خاقانی معتقد است که هر کس در طالعش
فراق افتد، سایه هم از وی می گریزد.

مسعود سعد گوید :

من نگویم که همی این شرو شور
از فلانی ست یا که بهمانی ست
نیست کس را گنسه چو بخت مرا
طالعی آفریده حرمسانی ست^(۴۵)

هم او گوید :

ای طالع نگون من ای کز رو حرون
نای نحس بی سمادت و ای خوف بی رجا
خر چنگ آیبی و خداوند نو قمر
آیست سوزش تن و جان من از شما^(۴۶)

خاقانی گوید :

هر که در طالعی فراق افتاد
سایه او ازو فرار کند^(۴۷)

۱۲- اشک زندانی :

مسعود سعد از اشک چشم، دریا می سازد ولی خاقانی از این هم پا فراتر
می نهد و هفت دریا را در برابر اشک چشمانش وامدار می انگارد.

مسعود سعد گوید :

شده برآب دو دیده سبک تر از کشتی
اگر چه بندی دارم گران تر از انگر^(۴۸)

خاقانی گوید :

هفت دریا گرو چشم من است
من تیمم به بیابان چه کنم^(۴۹)

۱۳- گرمی آه :

آه خاقانی منجیق صد حصار است.

مسعود سعد تنها در یک مورد آن هم به طور ضمنی - نه صریح - از آه یاد
می کند.

خاقانی گوید :

منجینق صد حصارست آه من غافل چراسست شمعیان بی منجینق از صدمه نکبای من^(۵۰)

مسعود سعد گوید :

دایم زدم سرد و آتش دل چون کوره نفته بسود دهانم
بفسرد همه خود دل ز اندوه بگداخت همه مغز استخوانم^(۵۱)

۱۴- ناله :

مسعود سعد گاه مانند نی می نالد و وقتی چون رباب و زمانی مانند چنگ.
اما خاقانی ناله اش را به طنین زنگ شتر تشبیه کرده است .

مسعود سعد گوید :

نالم به دل چو نای من اندر حصای نلی پستی گرفت همت من زین بلندی جای^(۵۲)

خاقانی گوید :

تا چو بازم در آهنین چنگال چون جلاجل ز من فغان برخاست^(۵۳)

۱۵- بی خبری مردم زمانه :

مسعود سعد معاصران خویش را « فوجی راه گم کرده و پریشان و بی دانش
و فرهنگ » می داند و خاقانی از مردم روزگار خود با گزنده ترین کلمات یاد
می کند .

مسعود سعد گوید :

یک فوج همی بینم گم کرده ره خویش و ایام بر ایشان زجهالت چو شب تار
یک قوم همی بینم در خواب جهالت بیکار ز دانش بسرو بر دانش بیکار

چون مردم خفته شده در بیهده مشغول
 یک شهر همی بینم بی دانش و بی عقل
 بینند خیالاتی در بیهده همسوار
 افروخته از کبر سر و ساخته دستار^(۵۱)

خاقانی گوید :

ازین مثنی سماعلی ایام
 همه قلب وجود و شوله عصر
 ازین جوقی سرایلی برزن
 همه چون دیگ بی سر زاده ز اول
 نمایم وار آتشیخوار و ریمین
 همه بی مغز و از بن یافته قدر
 کنون سر یافته یعنی نهین
 که از سوراخ قیمت یسافت سوزن^(۵۲)

و دهها مورد دیگر از جمله تنهایی و بی‌وفایی یاران و دوستان، وامداری و بی‌چیزی. شعر نشانی امرا و بی‌قدری شاعر، دشمنان و حسودان، فلک و شادکامی دشمن که برای دوری از اطاله کلام از ذکر آنها خود داری می‌شود. آنچه مسلم است عناصر و موضوعاتی که در شعر این دو شاعر حبسیه سرا و شاید اغلب شعرای حبسیه سرا به کار رفته است، یکسان و وجوه تشابه و اشتراک آن فراوان است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ :

- ۱- ظفری، ولی الله، حبسیه در ادب فارسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۵، ص ۴۰.
- ۲- صفا، ذبیر الله، تاریخ ادبیات در ایران (جلد دوم)، انتشارات فردوس، چاپ سیزدهم، تهران، ۱۳۷۳.
- ۳- سمرقندی، ابوالحسن (نظامی عروضی)، چهار مقاله، تصحیح دکتر معین، چاپ ششم، تهران، ۱۳۴۱، ص ۷۱.
- ۴- یاسمی، رشید، دیوان مسعود سعد، انتشارات نگاه، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۴.
- ۵- مجله ارمغان سال ۲۵، ش ۳.
- ۶- مجله گوهر، نگاهی به اشعار مسعود سعد، سال ۵۷، ش ۶۲.
- ۷- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران (جلد دوم)، انتشارات فردوس، چاپ سیزدهم، تهران، ۱۳۷۳.
- ۸- ناصح، علی، سخنی چند در باره خاقانی، ارمغان، سا ۵، ش ۱۱ و ۱۲.
- ۹- مجله دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۹، ش ۳، ص ۷۱-۲۶۶.
- ۱۰- فروزانفر، بدیع الزمان، سخن و سخنوران، انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۹، ص ۳۱-۶۳.
- ۱۱- دشتی، علی، شاعری دیر آشنا، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۰، ص ۴۵-۱۵۳.
- ۱۲- ظفری، ولی الله، حبسیه در ادب فارسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۷.
- ۱۳- همان، ص ۱۴۷.
- ۱۴- یاسمی، رشید، دیوان مسعود سعد، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۳۹، ص ۴۶۱.
- ۱۵- همان، ص ۲۹.
- ۱۶- سجادی، ضیاء الدین، دیوان خاقانی شروانی، انتشارات زوآر، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۴.
- ۱۷- ظفری، ولی الله، حبسیه در ادب فارسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۵۴.

- ۱۸- یاسمی، رشید، دیوان مسعود سعد، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۳۹، ص ۳۱۳.
- ۱۹- همان، ص ۴۵۴.
- ۲۰- سجادی، ضیاء الدین، دیوان خاقانی شروانی، انتشارات زوآر، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۶.
- ۲۱- یاسمی، رشید، دیوان مسعود سعد، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۳۹، ص ۹۸.
- ۲۲- همان، ص ۱۰۸.
- ۲۳- همان، ص ۳۵۱.
- ۲۴- سجادی، ضیاء الدین، دیوان خاقانی شروانی، انتشارات زوآر، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۸، ص ۶۱.
- ۲۵- یاسمی، رشید، دیوان مسعود سعد، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۳۹، ص ۵۲۶.
- ۲۶- همان، ص ۴۰.
- ۲۷- همان، ص ۴۲۲.
- ۲۸- سجادی، ضیاء الدین، دیوان خاقانی شروانی، انتشارات زوآر، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۸، ص ۳۲۱.
- ۲۹- ظفری، ولی الله، حبسه در ادب فارسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۵۶.
- ۳۰- یاسمی، رشید، دیوان مسعود سعد، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۳۹، ص ۱۵.
- ۳۱- سجادی، ضیاء الدین، دیوان خاقانی شروانی، انتشارات زوآر، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۸، ص ۳۲۱.
- ۳۲- یاسمی، رشید، دیوان مسعود سعد، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۳۹، ص ۲۸۴.
- ۳۳- همان، ص ۴۱۹.
- ۳۴- همان، ص ۱۰۸.
- ۳۵- سجادی، ضیاء الدین، دیوان خاقانی شروانی، انتشارات زوآر، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۸، ص ۳۲۱.
- ۳۶- یاسمی، رشید، دیوان مسعود سعد، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۳۹، ص ۳۵۲.

- ۳۷- سجادی، ضیاء الدین، دیوان خاقانی شروانی، انتشارات زوآر، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۷۳.
- ۳۸- یاسمی، رشید، دیوان مسعود سعد، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۳۹، ص ۴۲۹.
- ۳۹- سجادی، ضیاء الدین، دیوان خاقانی شروانی، انتشارات زوآر، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۸، ص ۶۱.
- ۴۰- یاسمی، رشید، دیوان مسعود سعد، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۳۹، ص ۵۱۴.
- ۴۱- سجادی، ضیاء الدین، دیوان خاقانی شروانی، انتشارات زوآر، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۴.
- ۴۲- یاسمی، رشید، دیوان مسعود سعد، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۳۹، ص ۴۲.
- ۴۳- سجادی، ضیاء الدین، دیوان خاقانی شروانی، انتشارات زوآر، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۸، ص ۶۱.
- ۴۴- همان، ص ۳۲۱.
- ۴۵- یاسمی، رشید، دیوان مسعود سعد، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۳۹، ص ۶۸.
- ۴۶- همان، ص ۲.
- ۴۷- سجادی، ضیاء الدین، دیوان خاقانی شروانی، انتشارات زوآر، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۷۳.
- ۴۸- یاسمی، رشید، دیوان مسعود سعد، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۳۹، ص ۱۵۵.
- ۴۹- سجادی، ضیاء الدین، دیوان خاقانی شروانی، انتشارات زوآر، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۵۱.
- ۵۰- همان، ص ۳۲۱.
- ۵۱- یاسمی، رشید، دیوان مسعود سعد، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۳۹، ص ۳۵۴.
- ۵۲- همان، ص ۵۰۳.
- ۵۳- سجادی، ضیاء الدین، دیوان خاقانی شروانی، انتشارات زوآر، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۶.
- ۵۴- یاسمی، رشید، دیوان مسعود سعد، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۳۹، ص ۱۷۷.
- ۵۵- سجادی، ضیاء الدین، دیوان خاقانی شروانی، انتشارات زوآر، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۸، ص ۳۱۹.